

بررسی مقوله عرفان و شخصیت عرفانی علامه قاضی (ره)

محمد برزگر - طلبه سطح دو

چکیده:

شناخت خداوند متعال تنها آرزوی اهل یقین است لذا امیر مومنان (ع) در دعای شریف کمیل می فرماید: یا غایه آمال العارفین، اولیاء الله در پی ادراک حق هستند به نحوی که به معرفت اصیل نسبت به خداوند متعال برسند که تمام حقائق را با دیده الهی نظاره کنند، و بنا بر روایت شریف قدسی که خداوند متعال می فرماید: عبدي اطعني حتي اجعلک مثلي انا حي لا موت اجعلک حیا لا تموت و انا اقول للاشیاء کن فیکون و انت تقول للاشیاء کن فیکون؛ ای بنده من؛ مرا فرمان بر تا تو را همانند خود سازم. من حی هستم و تو را نیز زنده می سازم. من به هر چیزی فرمان دهم خواهد شد، تو را نیز چنان می کنم که به هر چه فرمان دهی انجام پذیرد. در این مختصر مجال در موضوع تصوف و عرفان و حکمت به بررسی وجه افتراق حکیم و عارف و صوفی به صورت بسیار مختصر اشاره کرده ایم و بعضی از فرق تصوف را با ارائه آراء و نظریاتشان بیان کرده ایم و مورد نقد و انتقاد قرار داده ایم و در انتها پیرامون شخصیت بی نظیر واسوه سالکان کوی حق، عبد صالح خدا حضرت آیت الله سید علی قاضی طباطبائی تبریزی (قدس سره) مطالبی را عرض نموده ایم.

کلید واژه ها:

حکمت- تصوف- عرفان- فرقه قادریه- فرقه نعمت اللهیه- آیت الله قاضی (ره).

مقدمه

با استعانت از خداوند متعال صفحه دیگری در رابطه با عالمان و عارفان الهی ورق زده و دستور العمل های مردان خدا را که چراغی برافروخته از نور و معنویت می باشد در زندگی خود سر مشق قرار می دهیم و از خداوند متعال خواها نیم مارا در مسیر عبودیت و بندگی خود مورد عنایت و موفق گرداند. در این مقاله در صدد نفی یا اثبات فرقه ها تصوف بر نیامده بلکه فقط به بررسی مختصر و ارائه دور نمایی از اندیشه ها و نحوه شکل گیری آنها بحث کرده ایم.

چون فرق و انشعابات تصوف بسیار مختلف و گوناگون می باشد در این مقاله برای نمونه به بررسی اجمالی چند فرقه پرداخته ایم در مجالی دیگر به نقد آنها می پردازیم.

در ابتدا مطالبی چند در توضیح کلمات عرفان، حکمت و تصوف ارائه می کنیم تا وجه تمایز و تفاوت بین عارف و حکیم و صوفی روشن گردد.

المتصوّف بفکره الی قدس الجبروت مستد یمّا لشروق نور الحق فی سرّه یختصّ باسم ((عارف)) و قد یتربّک بعض هذه مع بعض. ((العارف)) یرید الحق الاول لالشیء غیره ولا یوثر شیئا علی عرفانه، و تبعده له فقط لا نه مستحقّ للعباده ولا نهّا نسبّه شریفه الیه، لا لرغبه او رهبه، و ان کانتا فیکون المرغوب فیه او المرهوب عنه، هو الداعی و فیه المطلوب و یكون الحق لیس الغایه بل الواسطه الی شی غیره هو الغایه و هو المطلوب دونه. (1)

حکیم: آن کسی است که می خواهد از راه دلیل و برهان حقایق اشیاء را بفهمد چه مطابق با شرع باشد یا نباشد. مثلاً می خواهد با برهان بفهمد که خدا موجود است یا نه؟ خلا باطل است یا نه؟ عالم صانع و خالق دارد یا نه؟ تسلسل باطل است یا نه؟ و نظر ندارد که دلیلش همیشه موافق یا مخالف شرع باشد و قصد مخالفت با شرع را هم ندارد. نهایت آنکه هر چه مطابق عقل و برهان باشد شرع هم مخالف نیست. (ما حکم به العقل حکم به الشرع)

صوفی: کسی است که با ملاحظه و مطابق با شرع ریاضت می کشد تا حقایق اشیا را درک کند.

عارف: کسی است که بدون نظر از مطابقه با شرع ریاضت می کشد پس صوفی در این طریقه مثل متکلم و عارف به منزله حکیم است و این دو طایفه به وسیله ریاضت و تزکیه و تصفیه نفس حقایق اشیا را در می یابند.

الحکمه: هی العلم باحوال اعیان الموجودات علی ما هی علیها بقدر الطلقه البشریه، الحکمه خروج النفس الی کمالها الممكن فی جانبی العلم و العمل. حکمت دانستن چیزهاست چنانکه باید و کردن کار چنان شاید.

حکمت

1_ نظری

2_ عملی

حکمت نظری: دانستن چیزهایی است که مقصود از آنها عمل نیست بلکه فقط دانستن آنها مقصود است حکمت عملی: دانستن چیزهایی است که مقصود از آنها عمل است. موجوداتی در عالم هستند که از دوحال خارج نیستند: یا تحت اختیار و قدرت ما هستند یا نیستند، علم به دسته اول حکمت عملی است مانند نماز، روزه و... و علم به دسته دوم مانند علم به ذات خدا، افلاک، روح و... حکمت نظری است. (2)

صوفی آن است که او امر شریعت، چون نماز و روزه داشتن تطوع، به جان و دل قبول کند و نفس را به انواع طاعات و تعبدات مرتاض گرداند

و دل را متخلّق به اخلاق رسول الله (ص) می گردانند. بیاید دانست که صوفی آن باشد که دایم سعی کند در تزکیه نفس و تصفیه دل و تجلیه روح چنانکه لحظه ای از آن غافل نشود و اگر یک ساعت از آن غافل شود به حجاب های بسیار محجوب شود (3).

معنای تصوف: این گروه از مردم به سبب صفای قلب و تصفیه نفس (صوفی و متصوّف) نام گرفتند، بیا از آن رو که صوف (پشمینه پوشی) را به عنوان نشان خویش برگزیدند، بیا به این دلیل که صوفیان در نخستین صف نماز جای می گرفتند، بیا آنکه صوفیان به اهل صفه تهیدستان دوران پیامبر منسوبند؟ از متون بسیار واز جمله متن کهنه (اللمع فی التصوف) منسوب به سراج (متوفی 378 هجری قمری) بر می آید واژه صوفی از دوران حسن بصری و سفیان ثوری شناخته شده بود، چرا که سراج می گوید: از حسن بصری نقل کرده اند که گفت: یکی از صوفیان را در طواف به او چیزی دادم اما نگرفت و گفت چهار دانکی که با خود دارم مرا بس است واز سفیان ثوری روایت کرده اند که گفت: اگر ابو هاشم صوفی نبود ریا ورزیهای ظریف و باریک را نمی شناختم. (4 حکمت بمعنی کیف نفسانی اعتدال قوه وهوش و دانش است مانند ملکه تیر اندازی است که به هدف زند و چون این قوه دانش وهوش را افراط پوید و از آنچه باید فهم کند تجاوز کرده وآنجا نایستد از آن به جریزه (ونکراء وشیطنت) تعبیر شود آن هوش مانند تیر اندازی است که از هدف تجاوز کند و بلندتر از آن نشان زند. تعریف علم حکمت:

- خروج نفس از نقص و قوه به سوی کمال لایق او در جانب علم و عمل و این تعریف ما خود از علت مادی و علت صوری حکمت است، اما علت مادی نفس قابل کمال و علت صوری کمال علم و عمل است و به وجهی کمال علت غائی نیز هست و چون هرنفس را به رهیدن از نقص و رسیدن موجب نشاط مستعدین و شوق آنان به تحصیل حکمت گردد و در نیل به مقصود رنج و متاعب طریق بر آنها سهل شود.

- گردیدن انسان عالم عقلی مطابق با عالم عینی یعنی انسان بواسطه تحصیل حکمت جهانی گردد مانند جهان آفرینش.

- علم به احوال اعیان موجودات بدان گونه که هستند بقدر حوصله بشر این تعریف علم حکمت را از علت صوری که احوال اعیان موجودات است اخذ شده است.

- حکمت شبه وصفی به الاله عالم است یعنی بواسطه این روح انسان متصف به صفات الله شود و متخلّق به اخلاق الهی گردد و این اتصاف و تخلّق روح را از حیات فانی بشریت بمیراند و به نشئه باقی ابدیت حیات بخشد. (5)

اما در هر حال بعد از شناخت مفهوم حکیم و عارف و صوفی به این مطلب پی می بریم که حکما علم حکمت را مقدمه ای برای رسیدن به کشف حقیقت قرار داده اند اما عرفا علاوه بر کشف حقیقت دنبال کسب معارف و چشیدن حقایق به صورت واقعی خود هستند و در این راه با تمام توان خود گام بر می دارند اما صوفیه در گذشته به دنبال تزکیه ی نفس و زدودن حجاب از قلب بودند اما صوفیه ی عصر حاضر به دنبال منافع مادی و دنیوی بوده و از طریق ظاهر فریبی به کار خود ادامه داده و برای رسیدن به اهداف و اغراض خاص خود از هیچ راهی چشم پوشی نکرده و دیگران را به طلب اینکه در مسیر عرفان و سیر وسلوک به سوی خدا گام بردارند گمراه و به انحراف می کشانند. اما علمای ربّانی با عنایت خداوند متعال و کسب علم و رعایت تقوی به مراتبی از مقامات معنوی دست پیدا می کنند.

در ادامه به علت تفحص و بررسی در بعضی فرق تصوف به صورت مختصر و جزئی به چند نمونه از این فرق: قادریه، نعمت اللهیه، اجمالاً اشاره می کنیم.

فرقه قادریه

فرقه قادریه از پیروان جنید بغدادی و شیخ عبدالقادر گیلانی صوفی پر شهرت اهل سنت و جماعت است از این سلسله شاخه هایی بسیار به وجود آمده است. شیخ محی الدین ابو محمد عبدالقادر بنی ابی صالح به روایتی در شب اول رمضان (471 هجری قمری) در روستای بشیر متولد شده است و وفات او را بسال (561 هجری قمری) ذکر کرده اند.

وی در آغاز تحصیل نزد ابوزکریای تبریزی علوم ادبی را فرا گرفت و در سن هجده سالگی به بغداد رفت و نزد علمای آن سامان علم حدیث و فقه را آموخت و استاد وی در فقه حنبلی ابوالوفا بن عقیل بود. مبانی تصوف را نزد ابوالخیر حماد الدباس کسب کرده است. وی در طول این مدت به ریاضت و عزلت نشینی روی آورد از طرف علی بن ابی سعد مخرمی به تدریس در مدرسه خود ایشان پرداخت و بدین ترتیب در پی ارشادات وی شهرتش گسترش یافت وی خرقه مشایخ را از ابو سعید مخرمی گرفته است.

از القاب او شیخ کل - شیخ مشرق - محی الدین می باشد وی سنی مذهب است و فقه حنبلی را از ابن عقیل آموخته در اویش قادری امروز بیشتر در ناحیه کردستان حضور دارند اگر چه در ایالات سند و بلوچستان و کشور مغرب نیز طرفدارانی دارند.

دراویش قادری عمدتاً دارای گیسوان بلند هستند و شارب بلند می گذارند و در هنگام ذکر موهای خود را باز نموده و پریشان می کنند.

پیروان این طریقت درک حقیقت و روشنی روح و وصول به حق را در قیل و قال و سماع می دانند و معتقدند که لذت جسم موجب شادمانی روح می شود

ذکر دراویش قادری بر دو نوع یکی نشسته و نام تللی و دیگری ذکر ایستاده به نام هره است در ذکر نخست حلقه وار می نشینند و شیخ یا خلیفه رهبری ذکر را بر عهده می گیرد او در حلقه مریدان قرار می گیرد و در حالی که تسبیحی در دست دارد به رهبری ذکر دراویش می پردازد. برای ذکر ایستاده هر دراویش به طور ایستاده حلقه ای تشکیل می دهند و خلیفه در وسط ایستاده و رهبری ذکر را به عهده میگرد این ذکر با آهنگ طبل (طاس) دف و شمشال همراه است.

این طریقت تاثیر زیادی از یوگی های هندی پذیرفته است در هنگام ذکر و سماع دست به اعمال خارق العاده می زنند.

برای عبدالقادر پیروانش کرامتها و داستانهای دروغ زیادی نقل می کنند که در تاریخ تصوف بی سابقه است.

شعرانی در طبقات الکبری (1:110) نوشته: شیخ عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه می گفت مدت بیست و پنج سال تمام در بیانهای عراق تنها و بیکس اقامت کردم نه کسی را شناختم و نه کسی مرا شناخت طوایفی از مردان غیب و جن نزد من می آمدند و راه خداشناسی را به آنها تعلیم می دادم و خضر در آغاز ورودم به عراق با من همراهی و رفاقت کرد در حالی که من او را نمی شناختم و شرط کرد که با او مخالفت نکن او به من گفت در اینجا بنشین و من سه سال در همان جا که او گفته بود نشستم هر سال می آمد و میگفت در همین جا باش

تا نزد تو بیایم . میگوید : يك سال در خرابه هاي مداین ماندم و در این مدت به انواع مجاهده بانفس مشغول بودم آب می نوشیدم و از چیزهاي دو رریخته می خوردم يك سال نه می خوردم و نه می نوشیدم و نه می خوابیدم يك شب که هوا خیلی هم سرد بود در ایوان کسری خوابیدم ومحتلم شدم برخاستم و رفتم در شط غسل کردم سپس خوابیدم و محتلم شدم و رفتم در شط غسل کردم و این عمل در آن شب چهل بار تکرار شد که من غسل میکردم سپس به بالاي ایوان صعود کردم که مبدا خوابم ببرد .

در جاي دیگر عبدالقادر گیلانی می گوید آنگاه که جدم صلي الله عليه و آله درشب مرصاد معراج کرد و به سدره المنتهي رسید جبرئیل امین عقب ماند و گفت اي محمد هرگاه به قدر انگشتان نزديك شوم آتش می گیرم خدای تعالی روح مرا در آن مقام پیش او فرستاد تا مگر از سید امام علیه و علي آله السلام استفاده بکنم من بحضور او مشرف شده و نعمت بزرگ وراثت و خلافت را نیکو داشتم آنجا که حضور رساندم منزلت براق را دیدم تا اینکه جدم رسول الله صلي الله عليه و اله بر من سوار شد و جل من در دست او بود تا اینکه به مقام قاب قوسین یا کمتر رسید به من گفت اي فرزند و اي نور چشمم این قدم من برگردن تو قرار گرفته و قدمهاي تو برگردن همه اوليائي خدا قرار میگیرد .

بعد می گوید به عرش با شکوه خدا بار یافتم و پرتوهای آن بر من نمایان شد و خدا این مقام را به من بخشید قبل از تخلق به اخلاق الهی به عرش خدا نگرستم و ملکوت او بر من آشکار شد و خدا مرا برکشد و تاج وصال را با نظر در احوال من بر من کرامت کرد و اوست که شرافت می دهد و مرا جامعه تقرب می پوشاند .

عبدالقادر گیلانی (در بغداد مدفون است. این طریقت که اصالتاً متعلق به اهل سنت می باشد و از طریقت های اربعه اهل سنت می باشد اما میان شیعیان هم پیروان دارد.

پیروان مکتب قادری قائل به سماع و وجد هستند و شادی جسم را سبب پاکی روح می دانند.

- طریقت علیه قادریه کسنزانی
- طریقت علیه قادریه سوله ای
- طریقت علیه قادریه طالبانی

موسس فرقه نعمت اللهیه

منابع درباره محل و تاریخ ولادت شاه نعمت الله گزارش های متناقض ارائه کرده اند. آنچه مسلم است پدرش، سید عبدالله، از شام به ایران آمد و در کوه بنان کرمان مسکن گزید.[6] این دودمان از سادات حسینی بودند. شاه نعمت الله از سن بیست و چند سالگی سفرهای دور و دراز خود را آغاز کرد که تا اواخر عمر ادامه داشت. در سفر مصر بود که با شیخ عبدالله یافعی، عالم بزرگ شافعی، برخورد کرد و از مریدان او شد و هفت سال ملازم و شاگرد او بود. شیخ مذکور در بستر احتضار خلافت خویش را بدو سپرد.[7]

سفر به ایران و آغاز ارشاد مریدان

شاه نعمت الله سپس به ایران آمد و به ماوراءالنهر رفت و مریدان زیادی یافت. تیمور که در آن زمان می رفت تا قدرت برتر منطقه شود، از کثرت مریدان شاه نعمت الله به وحشت افتاد و به او پیام فرستاد: «مخدوم زاده! در یک شهر دو پادشاه نتوانند بودن، یا شما باشید یا من.» [8] این پیغام باعث شد که نعمت الله به هرات رفته و با دختر سید حمزه ی دستاربنده هروی ازدواج کند و هفت سال در آنجا بماند. بعد از آن شاه نعمت الله سفر خویش را به کرمان آغاز نمود و در حوالی سال 775ه. ق به یزد و از آنجا به تفت (20 کیلومتری یزد) رفت و خانقاه با شکوهی ساخت.[9]

او در حدود پانزده سال بین یزد و کوه بنان در تردد بود، تا اینکه عاقبت رحل اقامت به ماهان افکند و بیست و پنج سال آخر عمر را در آن جا گذراند و در خانقاهی که احداث کرد، مریدانش را در تحت تربیت و ارشاد خویش گرفت. طی این دوره شهرت و اعتبار او فراگیر شد و حتی از مرزهای ایران گذشت. سلطان احمدشاه بهمنی (837-825ه. ق) و پسرش سلطان علاءالدین شاه از زمره ی ارادتمندان سخاوت مند این پیر طریقت شدند. متأسفانه منابع در مورد چگونگی آغاز روابط و شناخت پادشاهان دکن با شیخ نعمت الله اطلاعی به دست نمی دهند.

گزارش های حاکم کرمان مبنی بر فزونی روزافزون مریدان باعث شد که شاهرخ تیموری به واهمه بیفتد؛ برای همین وی شاه نعمت الله را به هرات فراخواند، ولی عاقبت او را به حال خود گذاشت.

روابط شاه نعمت الله و پادشاهان دکن

اما از دیگر سو، مناسبات سلطان احمد بهمنی بدان پایه رسید که وی از شیخ درخواست کرد که یکی از فرزندانش را به هند فرستد. شیخ نوه ی خویش، میرزا نورالله، فرزند خلیل الله را روانه ی هند کرد. چون وی «...به حوالی دارالخلافه رسید، با جمیع شاهزاده ها و امرا به پیشوازی او رفته، قرین اعزاز و اکرام به شهر احمدآباد بیدر درآورده و در جای ملاقات قریه و مسجد ساخته، موسوم به نعمت آباد گردانید و میر نورالله را ملک المشایخ خطاب فرموده، بر جمیع مشایخ مقدم نشانید و دختر به وی داده به دامادی خویش معزز و مقرب گردانید.[10]»

زمانی که روابط حاکم کرمان (امیر ادکو) با حاکم شیراز و یزد (امیرزاده اسکندر) تیره بود، از طرف حاکم کرمان به شاه نعمت الله مأموریت داده شد که واسطه دوستی آنان شود. وی به خوبی این مأموریت را انجام داد. منابع ذکر نموده اند که در چه زمانی شاه نعمت الله به شیراز رفته است. شیخ روابط خوبی با میرزا اسکندر داشته است و او را، مقدم بر تمام علما و عرفای شیراز، نزد خود می نشانند.

شاید زمانی که شاهزاده ی مذکور علیه عمویش، شاهرخ شورید، شیخ را جهت مقاصد سیاسی به شیراز فراخوانده باشد؛ زیرا شاهرخ به شیخ آزار رسانده بود. رساله سؤال و جواب شیخ که مریدانش منسوب به او می کنند، در واقع استفتاءاتی است که میرزا اسکندر در توجیه

سرکشی خود از شاه نعمت‌الله سؤال می‌نماید و جواب می‌گیرد. [11] شاه نعمت‌الله ولی در 22 رجب سال 834 ه. ق) در ماهان درگذشت. زمانی که این خبر به گوش سلطان احمد شاه بهمنی رسید، به همراه هیئتی، مبالغ زیادی فرستاد تا بر سر مزار او بارگاه بلندی بسازند. بنای مذکور اکنون یکی از اماکن دیدنی در ماهان است. [12]

مذهب شاه نعمت‌الله ولی
شواهد بسیاری دلالت بر سنی بودن شاه نعمت‌الله دارد. گذشته از این که در قرن هشتم و نهم هجری؛ یعنی قبل از ظهور صفویه مذهب تشیع در ایران چندان رواجی نداشته است، با توجه به اینکه شاه نعمت‌الله ولی مرید و معتقد شیخ عبدالله یافعی (متوفی 767 یا 768 ه. ق) بوده و هفت سال خدمت او را کرده است، [13] بعید به نظر می‌رسد که این مرید صادق، در مذهب با مراد خویش که از بزرگان اهل سنت و فرقه‌ی شافعی در زمان خویش بوده، موافق نبوده یا لااقل او را تصدیق ننموده باشد. از سوی دیگر سلسله مشایخ و نسبت خرّقه‌ی شاه ولی به تصریح خود او به شیخ احمد غزالی و حسن بصری می‌رسد که جایگاه آنان در میان علمای اهل سنت، بر کسی پوشیده نیست. [14] اما قراین و شواهدی که در آثار منظوم و منثور شاه نعمت‌الله به چشم می‌خورد فراوان است که به عنوان نمونه می‌توان به این شعر وی اشاره داشت:

ره سنی‌گزین که مذهب ماست ورنه گم گشته ای و در خللی
رافضی کیست دشمن بوبکر خارجی کیست دشمنان علی
هر که او چهار یار دارد دوست امت پاک مذهب است و ولی
دوست دار صحابه ام به تمام یار سنی و خصم معتزلی

برای تحقیق بیشتر در این مورد، محققان و خوانندگان را به کتاب‌های شاه نعمت‌الله، ارجاع می‌دهیم. [15] با این همه و با وجود شواهد فراوان مبنی بر سنی بودن شاه نعمت‌الله، نمی‌توان ارادت وی به محضر امیرمومنان علی (ع) و فرزندان بزرگوار و معصوم آن حضرت (ع) را منکر شد. [16] گرچه این امر را نیز می‌توان مرامی صوفیانه دانست که در میان بیشتر فرقه‌های صوفیه قابل مشاهده است. شایان ذکر است که شاه نعمت‌الله دارای تألیفات منظوم و منثور بسیاری است که برخی از آنها هم چون دیوان وی شهرت بسزایی دارد.

شاه خلیل‌الله و فرزندانش در هند
تنها فرزند شاه نعمت‌الله، شاه خلیل‌الله است. شاهرخ تیموری احتمالاً به منظور کنترل فرقه‌ی نعمت‌اللهی، خلیل‌الله را به دارالسلطنه‌ی هرات فراخواند و ظاهراً مراتب احترام را به جا آورد، اما زمانی که اقبال عموم مردم را نسبت به شیخ مشاهده کرد (تا بدانجا که فرزندش، بای سنقر میرزا، با آفتابه طلا دست‌های شیخ را شست) دیگر نتوانست تحمل نماید و بنای بدرفتاری نهاد. شیخ با هر عذر و بهانه‌ای بود، هرات را به سمت ماهان ترک کرد. [17] گویا در کرمان هم نتوانست آسوده باشد، لذا یکی از پسرانش، شاه شمس‌الدین محمد را به نیابت خود مسئول تولیت آستانه شاه ولی در ماهان گذاشت و خود به همراه بقیه‌ی اعضای خانواده به هند رفت. در آن جا مورد استقبال قرار گرفت و به ارشاد مریدان در دکن پرداخت. شاهزاده علاءالدین، پسر احمدشاه بهمنی یکی از دختران خود را به عقد شاه حبیب‌الله، پسر سوم شاه خلیل‌الله درآورد.

حبیب‌الله در زمره‌ی امرای معروف احمدشاه و سپس علاءالدین درآمد و فرماندهی جنگ‌ها را عهده‌دار شد و لقب غازی (جنگجو) گرفت. در سال‌های بعد شاه محب‌الله به عنوان مرشد مریدان نعمت‌اللهی شناخته می‌شد. اعقاب شاه محب‌الله معتبرترین شاخه‌ی دودمان شاه نعمت‌اللهی بودند که در مناسبات سیاسی سده‌های نهم تا دوازدهم هجری قمری، چه در هند و چه در ایران، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بودند. طی این چهار سده، تفت یزد و ماهان کرمان و احمدآباد هند از کانون‌های اصلی فعالیت دودمان نعمت‌اللهی به شمار می‌رفت. مشهورترین فرزندان شاه محب‌الله، شاهزاده عبدالله و شاهزاده صفی‌الله و شاهزاده ظهیرالدین علی و عطیه‌الله بودند. شاه کمال‌الدین عطیه‌الله بعد از وفات پدر به مقام ولایت رسید. [18]

فعالیت دوباره در ایران
بنا به گفته مولانا صنع‌الله، دوتن از فرزندان شاه محب‌الله به نام‌های عبدالله و صفی‌الله «از طرف هند به دارالعباده یزد آمده در بقعه مبارکه تفت به ارشاد اهالی آنجا مشغولی داشتند و هم‌چنین شاه ظهیرالدین علی بعد از مدتی از هند به خطه بهشت منزله یزد تشریف داده، دیده محبان آن سلسله علیه به جمالش روشنایی یافت. [19]» مؤلف مذکور تاریخ ورود آنان را به یزد ذکر نمی‌کند، اما احمد کاتب، مؤلف محلی [تاریخ جدید یزد] در ضمن ذکر حوادث سال (850 ه. ق) از حضور شاه ظهیرالدین در یزد خبر می‌دهد. [20] از این پس خانقاه تفت رونق زیادی می‌گیرد تا جایی که دانشمند برجسته‌ی آن زمان، یعنی شرف‌الدین علی یزدی، صاحب ظفرنامه در خانقاه تفت مسکن می‌گزیند و با مرشدان نعمت‌اللهی روابط نزدیک برقرار می‌کند.

کاتب در ذکر حوادث سال (855 ه. ق) آورده است که شرف‌الدین علی به همراه سادات نعمت‌اللهی، در استقبال از میرزا ابوالقاسم بابر، نمایندگان اهالی یزد بودند و در سال (858 ه. ق) افراد مذکور در جریان محاصره شهر یزد توسط امیرزاده خلیل، دخترزاده شاهرخ تیموری و دفع آن توسط پیر بوداق میرزا، پسر جهان‌شاه، میانجی‌گری می‌کنند. [21]

ادامه ی فعالیت ها در هند و ایران

پس از خشم شاه عباس صفوی بر صوفیان و قتل عام آنان باقی مانده نعمت الهی ها در ایران نیز فرار کرده و به هند رفتند و دیگر اثری از اینها در ایران نبود.

زمان نادر قلی افشار دو تن از صوفیان نعمت الهی از سوی شاه علیرضا دکنی پادشاه وقت و قطب نعمت الهی هند به ایران فرستاده شدند تا نعمت الهیه را مجددا احیا کنند. این مأموریت بر دوش معصومعلی شاه و شاه طاهر دکنی افتاد و این دو به ایران آمدند. بعدها نیز علیرضا شاه دوازده صوفی دیگر را مأمور کرد به ایران بیایند و این فرقه را احیا کنند.

در اوایل قرن سیزدهم با تشکیل دولت قاجاریه، علی رغم آزار و اذیت مخالفان، به تدریج بعضی از مشایخ این سلسله از هندوستان راهی ایران شده و به تبلیغ و ارشاد پرداختند و از این رهگذر طریقه ی مزبور که در شبه قاره هند پیشرفت شایان کرده بود، دوباره در ایران رونق یافت. [22]

سلسله های نعمت الهی

سلسله نعمت الهی تا روزگار مجذوب علی شاه يك وحدت پر رنگ داشت؛ گو اینکه کوثرعلی شاه نیز کماکان بنا به دستوری که از طرف نورعلی شاه داشت به ارشاد فقرای سلسله مشغول بود و اختلافاتی میان این دو مرشد دیده نمی شد. اما بعد از درگذشت مجذوب علی شاه در تبریز سلسله ی نعمت الهیه رفته رفته به پنج شاخه زیر تقسیم شد که هریک مدعی قطبیت و ولایت بود. (23)

1_ کوثریه که پیروان حاج ملا محمدرضا همدانی ملقب به کوثر علی شاه است.
2_ گنابادیه که پیروان ملا سلطان محمد ملقب به سلطانعلی شاه بودند که اقطاب این سلسله از اول تا امروز همه از خاندان وی هستند به این ترتیب: نورعلی شاه فرزند سلطانعلی شاه سپس صالح علی شاه سپس رضا علی شاه سپس محبوبعلی شاه و در حال حاضر مجذوب علی شاه.

3_ شمسیه پیروان سید حسن استرآبادی که سلسله بنام جانشین وی شمس العرفا نام گرفت که حجت بلاغی قمی مدعی جانشینی این فرقه بود که امروز در فرقه های دیگر مستهکک شده است.

4_ سلسله ذوالریاستین یا مونس علی شاهیه که اقطاب آن عبارتند از:
الف) حاج آقا محمد ملقب به منور علی شاه از مریدان و خلفای رحمت علیشاه.
ب) حاج علی آقا ملقب به وفاعلی شاه.

ج) سید اسماعیل اجاق کرمانشاهی که وی در زمان حیات خرقه ارشادش را به چهارمین قطب سلسله یعنی میرزا عبدالحسین ذوالریاستین فرزند وفا علیشاه واگذار کرد.

د) بعد از وی دکتر جواد نوربخش مدعی جانشینی شد که به دلیل پرونده های سنگینی که علیه وی در محاکم مختلف موجود بود از کشور خارج و در سال 1389 ش درگذشت. (24)

5_ سلسله صفی علی شاه یا انجمن اخوت.
پیروان میرزا محمد حسن اصفهانی ملقب به صفی علی شاه که وی از مریدان رحمت علی شاه بود. وی تألیفات و تصنیفات فراوانی دارد از جمله تفسیری منظوم بر قرآن کریم. بعد از وی یکی از رجال پر شهرت قاجار به نام علی خان ظهیر الدوله که دست ارادت به وی داده بود، با لقب صفاعلی شاه به خلافت او رسید و در ترویج و جانشینی او کوشید. [25]

نتیجه گیری

اما هنر اولیاءخدا در این است که آنها دنبال درست کردن انسان به معنای واقعی کلمه هستند به اینگونه که آنچه خداوند متعال از انسان توقع دارد آن را به منصفه ی ظهور برسانند و انسان را به سر حد کمال خویش برسانند، به قول علامه بزرگوار آیت الله حسن زاده آملی (حفظه الله) عالم کارخانه آدم سازی است. که اولیاء انسان را تحت تعلیم و تربیت بر اساس مبانی روایی، قرآنی، فلسفی و عرفانی بار می آورند تا به کمال والای انسانی دست یابند، به قول شیخ اجل سعدی شیرازی :

صوفی و عارف وزاهد همه طفلان رهند / مرد اگر هست به جز عالم ربائی نیست. این بزرگان امثال مرحوم آیت الله قاضی در عین اینکه کوله باری از علم و معنویت داشتند دارای زهد و مزاج عرفانی نیز بودند که این خود وجه تمایز این بزرگان از دیگران را نشان می دهد

اما مختصری از زندگینامه آن اسوه علم و عمل را با هم مرور می نمایم

ولادت 13 ذی الحجه سال 1285 هجری قمری

ارتحال : روز دوشنبه 4 ربیع الاول سال 1366 هجری قمری

پدر ایشان آیت الله سید حسین قاضی از شاگردان برجسته آیت الله میرزا محمد حسن شیرازی بودند مقداری از علوم پایه و مقدمات را در شهر تبریز زادگاه خویش از محضر پدر بزرگوار خود و دیگر اساتید کسب فیض نموده است و از جمله در ادبیات و صنعت شعری از محضر میرزا تقی نیر تبریزی استفاده کرده است و پس از مدتی اقامت در نجف از محضر اساتیدی چون آیت الله فاضل شریانی، آیت الله محمد ممقانی، آیت الله فتح الله شریعت اصفهانی، آخوند خراسانی و... استفاده علمی کرده است. پس از تربیت از محضر پدر بزرگوار از نزد آیت الله شیخ محمد بهاری، و آیت الله سید احمد کربلانی به کسب مکارم اخلاقی و عرفانی پرداخت. از تمام شاگردان که شراب گوارای معرفت بر کامشان ریخته و تاذروه ی قلّه ی عرفان بالا کشیده دقیقاً معلوم نیست اما تعدادی از آنها شناخته شده اند، مرحوم آیت الله شیخ عباس قوچانی، مرحوم آیت الله محمد تقی بهجت، مرحوم آیت الله محمد تقی آملی، مرحوم آیت الله سید محمد حسین طباطبایی، مرحوم آیت الله سید محمد حسن الهی طباطبایی، سید هاشم حداد و... آثار بر جای مانده از ایشان شرح دعای سمات که ناتمام است، تفسیر بخشی از

قرآن، برخی از اشعار که در دسترس نمی باشد، تصحیح و تعلیق ارشاد شیخ مفید. مرحوم آیت الله قاضی فرموده بودند: من هرچه دارم از زیارت سید الشهداء و قرآن دارم. آیت الله شیخ حسنعلی نجابت علت تاخیر فتح باب را اینچنین بیان فرموده اند:

کسی که خداوند جل و علا مرتبه ی علم را به او عطا فرمود و قلبش را به این علم منور کرد که (پشت وضعیت فعلی بشر) وجودی است که از هر جهت غنی است و شخص به او از هر جهت محتاج است اگر در این معنی خوب ماند و با آن خوب تمرین کرد تا ملکه وجودش شد حقیقت این شخص علمش می شود فاصله اش با حضرت حق جل و علا کم می شود و این در واقع همان وصل است.

در نجف صاحب خانه به علت فقر ایشان را از خانه بیرون می کند و اسباب و وسایلش را بیرون می ریزد مرحوم قاضی مجبور می شود با خانواده به کوفه بیاید جایی که در کوفه پیدا می کند با لا خانه ای است بالای مسجد کوفه که مخصوص افراد غریبه است علامه طباطبایی می گوید: من به دیدن ایشان رفتم و دیدم که خانواده ایشان و خود آقای قاضی همه مریض هستند و تب دارند اما موقعی که ایشان مشغول نماز شد ند با چنان طمانینه و آرامشی نماز خواندند و بعد از نماز هم مشغول تعقیبات و خواندن آمن الرسول شدند که انگار هیچ مشکلی برایشان پیش نیامده است. روزی که صاحب خانه وسایلش را از خانه بیرون می ریزد می گوید ((خدا هم گمان کرده ما هم آدمیم!!)) و با آن همه مقامات به شاگردانش می گوید ((من لنگه کفش انسان های کامل هم نمی شوم)) روش ایشان در معرفت نفس بود همان عبارت من عرف نفسه فقد عرف ربه، ایشان خودشان را خیلی کم می گرفت، خیلی می گفتند من چیزی بلد نیستم، حتی وقتی بچه ها یا نوه ها به ایشان می گفتند آیت الله می گفت نه، نه، من آیت الله نیستم خیلی خودش را پایین می دانست اصلاً عجیب بود بیشتر هم مشغول نماز و دعا و راهنمایی شاگردانش بود و به ما می گفت همین ها برای آدم می ماند چیز دیگری نمی ماند یا اگر کسی برای ایشان هدیه و پیش کشی می فرستاد می گفت ببر بده فلانی به من نده! اصلاً دنبال هیچ چیز نبود. آیت الله سید ابوالقاسم خوئی می گفت: من هر وقت مجلس آقای قاضی می رفتم کفشهایم را زیر بغلم می گذاشتم که مبادا کفشم آنجا باشد و آقای قاضی بیا ید آن را تمیز یا جفت نماید. مرحوم قاضی می فرمودند: دنیاتان را داشته باشید همسر و فرزندان و نعمات مادی خدادای را داشته باشید و در همین زندگی طبیعی و عادی سیر و حرکت به سمت خدا و معنویت هم باشد و از این رو ظاهر ایشان بسیار مرتب و تمیز بود، موها و دست هایشان را حنا می زدند و به تمیزی کفش خیلی اهمیت می دادند و عطر و بوی خوش استعمال می کردند و می فرمودند این بدن استر ماست و باید به آن رسیدگی کرد. مرحوم آیت الله سید عبدالعزیز طباطبایی یزدی نقل کرده اند: که از استاد آیت الله خوئی شنیدم که فرمود: در ایام وفات استاد اخلاق آقا میرزا علی قاضی تبریزی تئاتر نجوم رخ داد و این به جهت رفعت مقام آن مرحوم بود. مرحوم طباطبایی یزدی نقل می کند: ما گفت ایم این اصلاً محال است که ستاره ها بخاطر کسی ریزش کنند و سقوط نمایند استاد من آیت الله خوئی تاکید نمود شما انکار کنید من که خودم این واقعه شگفت انگیز را با چشمان خودم دیدم و نمی توانم چیزی را که در پیش من یقینی است انکار نمایم. مرحوم آیت الله بهجت می فرمودند: شب قبل از وفات آقای قاضی کسی خواب دیده بود که تا بوتی را می برند که رویش نوشته بود (توفی ولی الله) فردا دیدند آقای قاضی وفات کرده است.

مرحوم آیت الله قاضی در کلمات بزرگان
امام خمینی (قدس سره): قاضی کوهی بود از عظمت و مقام توحید
علامه طباطبایی (ره): ما هرچه داریم از مرحوم قاضی داریم.

(26) آیت الله کشمیری (ره): او مردی الهی و ملکوتی بود اهل این زمین نبود ما هرهم و غمی از امور دنیا و معنویات داشتیم وقتی پیش آقای قاضی می رفتیم بر طرف می شد.

آیت الله حسن زاده آملی (حفظه الله): ایشان از اعجوبه های دهر بود.

اما در اینجا بخشی از وصیت نامه مرحوم آیت الله قاضی را که حاوی نکات قابل توجهی می باشد ذکر می نمایم:

الحمد لله الذی لا یبقی الا وجهه و لا یدوم الا ملکه و الصلوٰه و السلام علی خاتم النبیین الذی هو البحر و الائمه الاطهار من عترته جواریه و فلکه صلی الله علیه وعلیهیم ما سلک سلکه و نسک نسکه و بعد وصیت از جمله سنن لازمه است و بنده عاصی، علی بن حسین الطباطبایی چندین مرتبه وصیت نامه نوشته ام و این که در این تاریخ که روز چهارشنبه، دوازدهم ماه صفر سنه هزار و سیصد و شصت و پنج است و این وصیت نامه در دو فصل است: یک فصل در امور دنیا، فصل دیگر در امور آخرت است مقدم دارم ذکر دنیا را چنان که حق تبارک و تعالی در خلقت و ذکر آخرت مقدم داشته است... دیگر آنکه از جمله قروض، پنجاه تومان است که مال الوصیه علین رتبت، حاج سید قریش قزوینی است و بعد از ایشان به حاجی امامقلی رسیده است و از حاجی مکی به والد حقیر رسیده است رضوان الله علیهم اجمعین. این وجه باید در دست کسی که اهلیت آنرا داشته باشد برسد که در دهه محرم از فایده شرعی آن عزاداری بکند چیزی از آن به روضه خوان برسد، به جای وقهوه و امثال این صرف نشود ان شاء الله تعالی. و اگر شخص دیگری را معرفی کردم در حاشیه همین وصیت نامه می نویسم و بعد از این اگر تغییر و تبدل به نظر رسید در ذیل ورقه نوشته می شود. و فصل دوم در امور آخرت و عمده آنها توحید است خدای تعالی می فرماید: (ان الله لا یغفر ان یشرك به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء، نساء 48) همانا خداوند شرک به خود را نمی بخشد و جز آن را برای هر که بخواهد می بخشد. و این مطلب حقیقتش به سهولت به دست نمی آید و از اولادهای بنده کسی تا حال مستعد تعلیم آن ندیده ام و از رفقا هنوز وصی آخرتی معین نکرده است که شما را به پیروی او امر کنم عجالتاً این شهادت را از بنده تحمّل نمایید. اشهدان لا اله الا الله وحده لا شریک له کما شهد الله لنفسه و ملائکته و اولوالعلم من خلقه لا اله الا هو العزیز الحکیم الها واحداً صمداً لم یتخذ صاحبه ولا ولداً ولا شریک له فی الوجود ولا فی الالوهیه ولا فی العبودیه و اشهد الله سبحانه و ملائکته و انبیاءه و سماءه و ارضه و من حضرنی من خلقه و ما یری ولا یری و اشهد کم یا اهلی و اخوانی علی هذه الشهاده، بل کل من قرا هذا الكتاب و بلغه شهادتی و اتخذکم جمیعاً شهاداً

و اشهد ان اوصياؤه من عترته اثنا عشر رجلا اولهم امير المومنين على بن ابي طالب و آخرهم الامام المنتظر لدوله الحق و انه يظهر و يظهر دين الحق صلى الله عليه و عليهم و اشهد ان البعث حق و النشور حق و كلما جاء به رسول الله او قاله اوصياؤه. صلى الله عليه و عليهم حق لا رب فيه. اسأل الله الموت على هذه الشهاده و هو حسبا جميعا و نعم الوكيل. الحمد لله رب العالمين. اما وصيت های ديگر، عمده آنها نماز است. نماز را بازاری نکنید اول وقت بجا بیاورید با خضوع و خشوع اگر نماز را تحفظ کردید همه چیزتان محفوظ می ماند و تسبیحه صديقه کبری سلام الله عليها و آیه الکرسی در تعقیب نماز ترک نشود.... واجبات است و در مستحبات تعزیه داری و زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام مسا محه نمایند و روضه هفتگی ولو دو سه نفر باشد اسباب گشایش امور است و اگر از اول عمر تا آخرش در خدمات آن بزرگوار از تعزیت و زیارت و غیر هما بجا بیاورید هرگز حق آن بزرگوار ادا نمی شود و اگر هفتگی ممکن نشد دهه اول محرم ترک نشود. دیگر آنکه اگر چه این حرف ها آهن سرد کوبیدن است ولی بنده لازم است بگویم، اطاعت والدین، حسن خلق، ملازمت صدق، موافقت ظاهر با باطن و ترک خدعه و حيله و تقدم در سلام و نیکویی کردن با هر برو فاجر مگر در جایی که خدا نهی کرده است اینها را که عرض کردم و امثال اینها را مواظبت نمایید. الله الله الله که دل هیچکس را نرنجانید. تا توانی دلی به دست آور دل شکستن هنر نمی باشد. وعن تقرير الاحقر على بن الحسين طباطبائي. (27)

منابع

1. اشارات و تنبيهات ابن سينا، جلد 3
2. مجموعه رسائل فلسفی و عرفانی آیت الله فاضل تونی
3. عوارف المعارف شیخ شهاب الدین سهروردی
4. مبانی عرفان اسلامی آیت الله سید محمد تقی مدرسی
5. حکمت الهی آیت الله مهدی الهی قمشه ای
6. شیروانی، حاجی زین العابدین؛ بستان السیاحه، تصحیح سید عبدالله مستوفی، تهران، سنایی، 1378 ق، ص 526.
7. واعظی، عبدالعزیز بن شیر ملک؛ رساله در سیر حضرت نعمت الله ولی، تصحیح ژان اوین، مندرج در کتاب مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت الله کرمانی، تهران، طهوری، 1361، ص 274.
8. همان، ص 281
9. کرمانی، عبدالرزاق؛ تذکره در مناقب حضرت شاه نعمت الله ولی، تصحیح ژان اوین، مندرج در کتاب مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت الله ولی کرمانی، تهران، طهوری، 1361، ص 49.
10. هندوشاه استرآبادی، محمد قاسم فرشته؛ تاریخ فرشته، بمبئی، بی تا، 1832 م، ج 1، ص 634.
11. کرمانی، پیشین، ص 272.
12. واعظی، پیشین، ص 321.
13. همان، ص [8] 280.
14. دیوان شاه نعمت الله ولی، به اهتمام محمود علمی، تهران، 1328 ش، ص [9] 369.
15. دیوان شاه نعمت الله ولی، ص 321 و ص 549 و ص [10] 550.
16. دیوان شاه نعمت الله، صص 9-7 و 26-27 و 33-35 و [11]..
17. نعمت اللهی کرمانی، مولانا صنع الله؛ سوانح الايام فی مشاهدات الاعوام، نسخه خطی، کتابخانه ملک، شماره 1162، ص 24.
18. سراج شیرازی، یعقوب بن حسن؛ تحفة المحبین، تصحیح کرامت رعنا حسینی و ایرج افشار، تهران، میراث مکتوب، 1376 ش، ص 53.
19. نعمت اللهی کرمانی، پیشین، ص 44.
21. همان.
22. کاتب، احمد بن حسین؛ تاریخ جدید یزد، تصحیح ایرج افشار، تهران، فرهنگ ایران زمین، 1357، ص 259.
23. شیرازی، پیشین، ج 2، 327.
24. مبلغی آبادانی، عبدالله، تاریخ صوفی و صوفیگری، انتشارات حر، اول، 76، قم، ج 2، ص [18] 679.
25. همان، ج 1، ص 550-552.
26. روح مجرد آیت الله سید محمد حسین حسینی تهرانی
27. عطش زندگینامه آیت الله قاضی طباطبائی تبریزی